

۳۲

فصلنامه

مطالعات بین‌المللی

سال هشتم، شماره ۴۵، بهار ۱۳۹۱

انگلیسی - پارسی

ISJ
Quarterly

□ گفت و گو

- نقد و ارزیابی سیاست خارجی دولت سازندگی:
گفت و گوی اعضای فصلنامه با آیت الله
هاشمی رفسنجانی

□ نوشتارها

- ابعاد نامحسوس و خلقی توسعه نیافتگی ایران
- گنجایش سازی قانون اساسی برای توسعه یافتنی
- نقش آینده پژوهی در سیاست خارجی ایران
- دورنمای سیاست خارجی ایران در دهه دوم قرن
بیست و یکم
- جایگاه انجمن‌ها در رشد علمی و کاربردی کشور

* هیأت مشاوران بین‌المللی

- دکتر مسعود آریانی / دانشگاه شهید بهشتی - ایران
دکتر عبداللهی احمد النعیم / دانشگاه اموری - امریکا
دکتر ارشین ادیب مقدم / دانشگاه لندن - بریتانیا
دکتر آن - عاری اسلاموثر / دانشگاه پرینستون - امریکا
دکتر ریتالد اوتهوف / دانشگاه نات - فرانسه
دکتر داوود یاوند / بازنشسته وزارت امور خارجه - ایران
دکتر شریف بسیونی / دانشگاه دوپل شیکاگو - امریکا
دکتر این که بوئرفاین / دانشگاه اوترخت - هلند
دکتر سیمون پیترمن / دانشگاه لیز - بلژیک
دکتر رامش تاکور / دانشگاه سازمان ملل متحده - زاین
دکتر امانوئل دکو / دانشگاه پاریس ۲ - فرانسه
دکتر مهدی ذاکریان / دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات - ایران
دکتر احمد سیف الدوّله / کمیته ضد ترویسم شورای امنیت سازمان ملل متحده
دکتر ویلیام شاباس / دانشگاه میدلسکس - بریتانیا
دکتر عمر شلقانی / دانشگاه امریکایی قاهره - مصر
دکتر لبنا عبید علی / دانشگاه فاقعہ اعظم - پاکستان
دکتر مهران کامرو / دانشگاه جورج تاون (شعبه دوحه) - امریکا
دکتر توربرتو کنسانی / دانشگاه لاپلاتا - آرژانتین
دکتر مارک گیبنی / دانشگاه کارولینای شمالی، اشویل - امریکا
دکتر فلاویا لاتانزی / دانشگاه رم ۳ - ایتالیا
آیت‌الله دکتر سید مصطفی محقق داماد / دانشگاه شهید بهشتی - ایران
دکتر پیروز مجتبهزاده / دانشگاه تربیت مدرس - ایران
دکتر محمود مشی‌پوری / دانشگاه آیات‌الله سازمان فرانسیسکو - امریکا
دکتر الکساندر نویس / دانشگاه اوترخت - هلند
دکتر دیتریش یونگ / استاد دانشگاه دانمارک جنوبی - دانمارک

■ فهرست مطالب

● گفت و گو

- ۱ ○ میزگرد هیأت تحریریه با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی
- ### ● نوشتارها

- ۴۹ ○ ابعاد نامحسوس و خُلقی توسعه‌یافته‌گی ایران / دکتر محمود سریع‌القلم
- ۵۵ ○ گنجایش‌سازی قانون اساسی برای توسعه‌یافته‌گی / دکتر محسن خلیلی
- ۷۵ ○ نقش آینده‌پژوهی در سیاست خارجی ایران / دکتر عباس ملکی
- ۱۵۱ ○ دورنمای سیاست خارجی ایران در دهه دوم قرن بیست و یکم / دکتر پیروز مجتبی‌زاده
- جایگاه انجمن‌های علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و مطالعات سازمان ملل در رشد علمی و کاربردی کشور / دکتر مجتبی مقصودی

گنجایش‌سازی قانون اساسی برای توسعه‌یافته‌گی

محسن خلیلی*

درآمد

مالیاتی پیش، یکی از دوستان فرهیخته، مستند به روایت قابل قبول یکی از دست‌اندرکاران، نقل قول می‌کرد که امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر پیشین، میانه سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵، هر دو سه روز یک مرتبه، با حسایت تمام، ترخ رشد اقتصادی کره جنوبی را پیگیری می‌نمود تا مبادا، در تبرد تگاتگ و نفس‌گیر کشورهای درگیر در آوردگاه رشد و توسعه، کشور دیگری، از ما جلو بزند و زودتر به جرگه کشورهای رشدیافته پیوندد. پرسش این است که اگر این زورنجی‌ها و احساس‌ها و حسایت‌ها را به کناری بگذاریم، آیا می‌توان برای فواید اساسی نقش و جایگاهی در

* دکتر محسن خلیلی، استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد است.
(mohsenkhalili1346@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۹
پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۱

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISI)، سال هشتم، شماره ۴، بهار ۱۳۹۱، صص ۷۳-۵۵.

چشم انداز رشد و توسعه در تظریگرفت یا خیر؟ و یا آنکه، می‌بایست برای ارزش‌ها و واقعیت‌هایی همچون پاسداشت منافع ملی، درک واقعی از کارویژه و کردار نظام بین‌المللی، شناخت هم‌دلاوه ارزش وطن‌دوستی، و احساس ناخرسنی از عقب‌ماندن از رهروان راه رشد و توسعه در مقیاسی جهانی، اهمیت قائل شد و آنان را به جای مثون صامتی نشاند که خود به خود، به جنبش درنمی‌آیند و فاعلاته، کاری را پیش نمی‌برند.

دیباچه

این نوشتار، بر پاسخی استوار شده است که برخی فرهیختگان ایران‌دوست و وطن‌خواه، طی پرسشی مطرح ساخته‌اند. مضمون آن پرسش، رخدادی است که مالیاتی پیش، البته، جزو تصوّرات محسوب می‌شد؛ اما، اکنون، به ناجار و البته بسی‌گمان، بدینختانه، «تصدیق» شده است. رشد شتابان اقتصادی و فناورانه چهار گانگستر آسمانی (کره جنوبی، هنگ‌کنگ، تایوان و سنگاپور) در دهه ۱۹۸۰ و میان، خیز برداشتن برخی از کشورهایی که پیشاپیش، بخشی از جامعه جهان سومی به شمار می‌آمدند، و اکنون، گام در راه رشد و توسعه شتابان گذاشته‌اند، مانند چین و ترکیه و هند و برزیل و مالزی؛ و نیز، به تازگی، تو شوندگی شتابان نورستانگان بی‌پیشینه بسیار خردی هم‌چون فطر و امارات متحده عربی و ترکمنستان، که اکنون، از منظر رشد اقتصادی، به طرزی شتابان، داده‌ها و آمارهایی افسانه‌وار را وارد ادبیات توسعه اقتصادی نموده‌اند، همگی دست به دست هم داده و این پرسش را که چرا آنان توanstه‌اند و ما، یعنی کشور ایران، توانته‌ایم، صدرنشین پرسش‌هایی ساخته است که ذهن و زبان و قلم هر ایرانی دردمد را به خود مشغول نموده. زهر چنین پرسشی از آنجا در دنای شده و افسوس جان کاه بر دل‌ها، نشانده است که «به هر سو بنگرم، تو بیستم» باباطاهر، اکنون لحت و عربان، خود را نشان می‌دهد؛ زیرا، نه از حیث قدمت و احتمام و افتخار، نه از جنبه وضعیت راهبردی کشور، نه از باب مواد خام توسعه‌ساز، نه از بعد تاریخی انسانی، و نه از جنبه آمادگی همه‌زمینه‌ای برای فراهم آوردن پیش‌زمینه‌های رشد و توسعه - و

متن

گفته می‌شود دموکراتیک‌ترین قوانین انسانی در تاریخ نگارش‌های حقوقی، یکی، قانون انسانی جمهوری وايمار است، و دیگری، قانون انسانی سال ۱۹۳۶ اتحاد جماهير شوروی، نخستین آن‌ها، بدون تردید، زمینه شکل‌گیری نازیسم و سپس، آلمان هیتلری و جنگ دوم جهانی با آن‌همه خشونت‌ها و خون‌ریزی‌های دهشت‌ناک را فراهم

ما را مخیّر نکرده‌اند که در پاسخ چنین بنویسیم که «هم رفیق نایاب و هم زغال خوب»، هر دو، تأثیرگذار بوده‌اند. به یاد داریم که به یکی از بزرگان دود و دم گفتند که دلیل معتقد‌ای است چیست، و در دهان او گذاشتند که بگویید، رفیق نایاب. اما، معتقد داستان ما، به عادت معتقد ایرانیان که آسمان را به ریسمان می‌بافند تا استدلال فراهم کنند که همه، مقصّرند، جز خودشان، عمل نکرد و اندکی اندیشید و چنین پاسخ داد که البته نباید از حق گذشت و از کیفیت عالی زغال آخته و گداخته نیز باید بادی به میان آورد. نگارنده، در جست‌وجوی پاسخ به پرسش هم‌پیوند یا چیزی را چیزی را که بسیار به کار و غور نمود و منطبق با اندیشه خود، دو مورد تاریخی را پیدا نمود که بسیار به کار پاسخی که در ذهن، مقومات آن را فراهم کرده بود، می‌آمد. نگارنده نوشتار، براین باره است که کالبد قانون انسانی، پیوندی با چند‌چون و چکونگی رشد و توسعه اقتصادی و دست‌یافتن به متزلت کشورهای توسعه‌یافته ندارد و از متن قوانین انسانی نمی‌توان انتظار داشت که جاده‌صاف کن توسعه و یا راهینتر رشد باشند.

را تضمین و موجبات نلاش برای نیل به عدالت سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌نماید؛ ولی، درست‌تر آن است که به واقعیت‌ها، پنهان آوریم؛ زیرا: «واقعیت این است که با وجود قانون اساسی در اکثر کشورهای دنیا، کمتر کشوری می‌توان یافته که در آن بتوان شاهد احترام کامل عملی نسبت به مندرجات آن قانون بود. زیرا، در آنجا که یک طرف قانون، یعنی دولت فرمانرو و زمام‌دار نیرومند، با تمام اقتدار خود سرفرازی می‌کند و عرصه را برای طرف دیگر، یعنی افراد مردم، تنگ می‌نماید، جایی برای برخورداری از آزادی‌ها و ابزار وجود، باقی نمی‌ماند» (هاشمی، ۱۳۹۰: ۴۸).

واقعیت، البته، رژیم‌ای دیگر نیز دارد. در پنجه سال گذشته، برخی از کشورهای به‌ویژه در بخش‌هایی از آسیا و آمریکای لاتین، نرخ‌هایی بالا از رشد اقتصادی و دموکراتیزه شدن را تجربه نموده‌اند، تا جایی که برخی از آنها (مانند کره جنوبی) در بسیاری از زمینه‌ها، به دموکراسی‌های پیش‌رفته‌ای تبدیل شده و به عنوان مدل توسعه شتابان، مطرح گشته‌اند. این نام‌گذاری‌ها، بدون دلیل نیست؛ زیرا، هم رشد سریع اقتصادی داشته و هم گرایش‌های معتبرابه از توجه به رویه‌های دموکراتیک و دسترسی به ثبات سیاسی و اجتماعی از خود بروز داده‌اند. به عنوان نمونه، از کره جنوبی به‌منابع کشوری به‌نسبت ففیر متنکی بر افتخار کشاورزی در سال‌های دهه ۱۹۶۰، یاد می‌شود که پس از پنجه سال، به یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان با شماری از نهادهای دموکراتیک تبدیل شد که روند فرایندهٔ ثروت‌افزایی کشور را با نهادهای سیاسی پاتبات و دموکراتیزه شده، کام‌کارانه آمیزش داده است. برنقش و جایگاه و گنجایش‌های قانون اساسی کره جنوبی، در روند توسعه شگفت‌انگیز این کشور، کمتر اشاره‌یار است. دوباره خوانی مقدمه آخرین قانون اساسی اصلاح‌شده این کشور که در سال ۱۹۸۷ و پس از پایان گرفتن دوران دیکتاتوری‌های نوسازانه کیم دانه جونگ و رو تائه و نوشته شد و بر حمایت ملت کره از بنیان‌های کشورداری و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی، تأکید شد؛ نشانه‌ای برای درنظر گرفتن نقش پیشینه برای قانون اساسی در روند توسعه کره‌ای‌ها، نیست. ارزش‌هایی همچون اصلاحات دموکراتیک، وحدت صلح‌جویانه

آورد. اما، نه خود قانون اساسی، بلکه پیش‌زمینه‌های موجود در متن اجتماع بحران‌زده آلمان، سبیل‌ساز نیازمندی جامعه آلمانی به حکومتی فراگیر، یک دست‌ساز و سرکوب‌گر شد و گذشت آنچه که گذشت، بود و نمود قانون اساسی وايمار با بود و نبود آن، یکی شده بود و آن‌چه که بر سر آلمان رفت و نازیسم را به پدیده‌ای هولناک در عرصه سیاست مبدل ساخت، ریشه‌ای در اصول و فصول قانون اساسی پیش‌رفته وايمار نداشت و به بدینهای روحانی‌های روزافروزی بازگشت می‌نمود که همگنی ناشی از پذیرش پیامدهای پایان جنگ جهانی نخست، بودند.

دومین قانون اساسی دموکراتیک دنیا، نیز که حقوق فردی و آزادی‌های عمومی را به فدرالیسم دگرخواهانه و سوسیالیسم بشردوستانه پیوند زده بود، در اوج دوران وحشت بزرگ برادر بزرگ‌تر - جوزف بکیر، استالین، تزار سرخ - متن حقوقی برتر در کشور بود و همگان، در سراسر خاک پهناور شوروی، احسان می‌کردند در زیر قیادت و رعامت آن، به سر می‌برند. ولی، متن قانون اساسی در برابر تمامی جنایت‌های دوران ترور کبیر که دستگاه تواب‌پروری و نادم‌سوزی کمونیست‌های استالین پرست، آنها را می‌ساخت و می‌پروراند، ساکن و صامت بود؛ زیرا، نمی‌توان از متون انتظار معجزه داشت، آن هم وقتی که مقتضیات اجتماعی و شرایط سیاسی، چیزی را باسته می‌گرداند و توجیه می‌کند. این جاست که قانون اساسی ساکت، می‌باشد صُمُبکم، به کنجی نشیند و فقط نظاره‌گری کند. اگر قانون اساسی را این‌گونه تعریف کنیم که «متن با عرفی است حاوی مجموعه‌ای از قواعد برتر که نظام حقوقی قدرت سیاسی در دولت را معین و حقوق و آزادی‌های مردم را تضمین می‌کند» (عباسی لاھیجی، ۱۳۸۸: ۵۱)، خود متن، کارهای نیست و فقط اصول و قواعدی را در خود می‌گنجاند که ضایعه‌های اعمال حقوقی و سیاسی را تعیین می‌کند؛ ضمانت اجرا را باید در جایی دیگر یافتد.

درست است که قوانین اساسی، انتظام‌بخش کلیه امور و شؤون هر کشور و تعیین کننده روابط متعادل زمام‌داران و فرمان‌برداران یک جامعه سیاسی است و التزام عملی بر اجرای این قانون مهم، ابواب و منافذ استبداد را مسدود، آزادی و حرمت افراد

سرزمین، تلقیق وحداتیت ملی با عدالت، بشردوستی و عشق برادرانه، نابودی کلیه مفاسد و بی‌عدالتی اجتماعی، دادن فرصت‌های مساوی به هر شخص، فراهم نمودن پیش‌رفته‌ترین صلاحیت‌های فردی در کلیه زمینه‌ها، مستحکم‌تر نمودن آزادی بین‌الملل و نظام در میان مردم، کمک به اشخاص جهت انجام وظایف و مستلزمات‌های همراه با آزادی‌ها و حقوق، ارتقاء سطح زندگی کلیه شهروندان، کمک به تداوم صلح جهانی و خوش‌بختی مشترک بشر، تأمین امنیت و آزادی و مساعدة برای خود و آینده‌گانمان (دفتر توافق‌های بین‌المللی ریاست جمهوری، ۱۳۸۷: ۲۱ و ۲۲)، در حکم گفتارهای فاخر برای صولت بخشیدن به شوکتی بود که کره‌ای‌ها، نه در تحت زمامت قانون اساسی، بلکه با در نظر داشت کوشش همگانی در فرآیندی اقتدارگرایانه بدان دست یافته بودند.

نگارنده، به تدریج، خود را انشا می‌کند؛ زیرا، بر این باور است که در هیچ‌کدام از مدل‌های توسعه و رشد اقتصادی، چه لیبرال‌دموکراتیک (آمریکا، انگلستان، فرانسه) و بسیاری از کشورهای اروپایی، چه کمونیستی (شوری، چین، و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی)، چه انقلابات نوسازانه از بالا (ژاپن و آلمان)، چه کشورهای تازه‌استقلال یافته‌پس از جنگ دوم، چه کشورهایی که در میانه دهه ۱۹۶۰ و تمام سال‌های دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی، گام در راه توسعه گذاشتند، چه کشورهایی که در دهه‌های طلایی ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ میلادی (مانند برزیل و آرژانتین و ترکیه و هند و مالزی) توسعه یافته و در حال توسعه تلقی شدند، و چه کشورهایی که به تازگی در چنین مسیری قرار گرفته‌اند، قوانین اساسی، به خودی خود، محل توجه نبوده‌اند. بی‌گمان، همانندی همه آنان در پیمودن راه پریج و خشم توسعه و رشد، وجود نوعی اقتدارگرایی، دیکتاتوری، بوروکراسی اقتدارگرا، و یکه‌سالاری دیوان‌سالار، به همراه ویژگی‌های برآمده از آمیختگی سلطانیسم و پاتریوتیالیسم بوده که آنان را در راه رسیدن به توسعه اقتصادی، کام روا ساخته است. البته، و صد البته، قوانین اساسی، کوزه‌هایی هستند مشحون از انواع مفاهیم و مقوله‌ها؛ بسته به آن است که چه دستی در کوزه فروزود و به

چه منظور، از آن بیرون آید؛ زیرا، سرانجام، می‌توان با بازی‌های گوناگون زبانی، پیش‌رفته‌ترین صلاحیت‌های فردی در کلیه زمینه‌ها، مستحکم‌تر نمودن آزادی بین‌الملل و استوار ساخت و نشان داد که درون‌مایه آن کوزه‌های مالامال از واژه، همان است که آن اقتدارگرای بوروکراتیک، می‌خواسته است.

هنگامی که از «تفوق اخلاقی کاری کنفوشیوسی»، به همراه «سیاست‌های اقتصادی بسیار متفاوت» (اوپیل، ۱۳۸۶: ۳۳۲ و ۳۳۳) بپرده‌ای آسیایی سخن به میان می‌آید، و باز پیشوانه‌سازی حکومت‌های نظامیان پوپولیست اقتدارگرا در روند رشد و توسعه در آرژانتین و برزیل و ترکیه، حرفي گفته می‌شود، و با از جمله بسیار معروف مهانیز محمد مالزی‌ایی که گفته بود مردم را از روی درخت‌ها پایین آورده و با فرآیند توسعه همراه ساخته است، استثمار دولت قوی در مقابل جامعه ضعیف می‌شود، بی‌گمان، چاره‌ای نیست جز آن‌که پیدیریم رفیق نایاب یا دولت‌های اقتدارگرای محدود‌کننده آزادی‌های فردی که کارشان نگه‌داشت قانون اساسی به متزله یک شیوه تزیینی و تابلوی نمادین دکوراتیو است، در همراهی با زغال خوب، که بر این پیش‌فرض استوار است که پیاده‌ساختن اندیشه توسعه و شکوفایی، نیازمند انواع و اقسام چشم‌پوشی‌های است؛ زیرا، آن‌چه مهم است دست‌آورده است و نه چنگوتگی پیمودن فرآیند، رشد و توسعه را فراهم می‌آورند.

اما، حکایت کشور ما، آمیزه‌ای از دارایی و کار و نیاز است که به حکایت فلسفی «ماهی گیر و مرد بازرنگان» همانند شده است. بشنویم این داستان را از قلم می‌شل پیکمال (پیکمال، ۱۳۹۰: ۱۵ و ۱۶):

بازرنگان تروت‌مندی، برای گذراندن تعطیلات به هنر رفته بود. یک روز صبح، در ساحل شنی دریا، قایق ماهی‌گیری را دید. ماهی گیر از دریا بر می‌گشت.

بازرنگان فریاد زد: «صید چطور بود؟ خوب بود؟»
ماهی گیر لب خنده‌ی زد و به چند ماهی کف قایق‌اش اشاره کرد و گفت:

«بله، خوب بود.»

«الآن که صبح زود است، پس لابد دوباره به دریا بر می‌گردد.»

ماهی گیر پرسید: «به دریا برمی‌گردم؟ که چه بشود؟»

بازرگان به ماہی گیر که همه چیز برای اش روشن و مسلم به نظر می‌آمد،

گفت: «برای این که ماہی بیشتری بگیری.»

«که چه بشود؟ من که به ماہی دیگری نیاز ندارم!»

ماهی بیشتر که داشته باشی، می‌توانی پغروشی شان!»

و آنکه چه بشود؟»

«پول بیشتری در می‌آوری.»

اما که چه بشود؟»

آن وقت می‌توانی این قایق کهنهات را با قایق نو و شفتنگی عرض کنی.»

«که چه بشود؟»

«خوب، با این قایق نو می‌توانی ماہی‌های بیشتری بگیری.»

«که چه بشود؟»

«این طوری می‌توانی کارگرها بیگیری.»

«که چه بشود؟»

آن وقت ثروتمند می‌شوی.»

«که چه بشود؟»

«خوب، می‌توانی راحت استراحت کنی.»

ماهی گیر به مرد نگاهی کرد، لب خندی زد و گفت: «خوب، همین الان هم

من می‌خواهم بروم استراحت کنم.»

اکنون بایست دید که رشد و توسعه ایران در حالی که برخی هم آوردان اش یعنی ترکیه و هند و برزیل و چین، از وی پیشی گرفته‌اند، در گرو گزینش منطقه کدامیک از دو طرف در گیر در حکایت فلسفی ماست؛ ماہی گیر یا بازرگان. در اینجا، بدون درنگ می‌توان

نوشت که نگارنده فارغ از این که در مثال، مناقشه هست یا نیست، از بایست تعثیل هم که شده است، بازرگان حکایت را، مالزی، و ماہی گیر حکایت را، کره شمالی، به شمار می‌آورد که یکی، مدام در چست‌وجو و تکاپو و پیشرفت است و برای خود، چشم‌انداز بیست بیست (۲۰۲۰) را طرح می‌کند، و در کشور خود، مدام در حال بررسی و برنامه‌ریزی برای ترقی است و از مخاصمه در هر سطح آن می‌هرسد و آرامش می‌جودد و مسالمت با دیگران را پیشنهاد خود می‌کند و در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و بین‌المللی، به شمار دوستان خود می‌افزاید و تاجر مسلکی می‌کند و در مسیر تسامح و تساهل، مشی پویایی دارد و با همگان، نزد دوستی بازی می‌کند؛ و دیگری، مذوی شده است و گوشه‌گیری می‌کند و اجازه خبر گیری و خبردهی از درون کشور خود را به هیچ کس نمی‌دهد و راه ارتباط را سلا می‌کند و از ستیزه‌جویی در هر سطح آن، استقبال می‌کند و پیکار می‌جودد و مخاصمت با دیگران را پیشنهاد خود می‌کند و در همه سطوح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و بین‌المللی، به شمار دشمنان خود می‌افزاید و به ماہی گیری بینده کرده است و در مسیر تندخوبی و کج خلقی، مشی پویایی دارد و با همگان، شترنج برترین چنگ را بازی می‌کند. کشور ما، مالزی است یا کره شمالی؟ بازرگان است یا ماہی گیر؟

اکنون، و باز هم بدون درنگ، از تمثیل بازرگان و ماہی گیر به سیک معهود حکایت فلسفی؛ بیرون می‌آیم و این بار، مضمونی دیگر را بر بازرگانی و ماہی گیری، استوار می‌سازیم. ماز و نواز تازه نگارنده آن است که رشد و توسعه را بر بنیان یک مفروض استوار می‌داند. کدام بیش فرض؟ مقصود آن است که باید پذیرفت که توسعه و رشد و ترقی و شکفتگی و تعالی (که هر کدام بار معنایی / تاریخی ویژه‌ای دارند و هیچ هم قصد ورود به مجادله‌های عمیق برآمده از آن را نداریم)، براین بنیان استوارند که وفاق و هم‌رأی و هم‌دلی در داخل، و آرامش جویی و مسالمت‌خواهی و هم‌راهی طلبی در خارج، پیش‌زمینه‌های بالندگی یک کشورند. بنابراین، باید هم ماہی گیر بود و در دریای آرام، ماہی گیری کرد که رودخانه خروشان و پرسروصداد رفایی ندارد؛ و هم، بازرگان

به تعبیر هیوود، هدف‌های پنج گانه قوانین اساسی عبارت‌اند از دادن اختیار به دولت‌ها، بنیاد نهادن ارزش‌ها و هدف‌های یکپارچه کننده، ایجاد ثبات در حکومت، حفظ آزادی، و مشروعيت بخثیدن به رژیم‌ها (هیوود، ۱۳۸۹: ۴۲۵). اما، به طور خاص، در مورد قانون اساسی ایران انقلابی، هدف دوم به دلیل وجود فضای ایدئولوژیک و انقلابی در زمانه تدوین قانون اساسی، نمود بیشتری داشت. باز هم بر بنیان استدلال‌هایی در زمانه تدوین قانون اساسی، الفزوون بر تعیین چهارچوب حکومت، ناگزیر مجموعه هیوود، «قانون‌های اساسی، الفزوون بر تعیین چهارچوب حکومت، ناگزیر مجموعه گسترده‌تری از ارزش‌ها، آرمان‌ها و هدف‌های سیاسی را نیز دربردارند. به همین علت، قانون‌های اساسی نمی‌توانند بی طرف باشند، و همیشه کمایش آشکارا با نرجیحات ایدئولوژیک در هم تبینه شده‌اند. بنابراین، آفرینش‌گان قانون اساسی می‌کوشند مجموعه‌ای از ارزش‌های وحدت‌بخشن، مفهومی از هدف ایدئولوژیک، و مجموعه واژگانی را که می‌توان در عمل سیاسی به کاربرد، در اختیار رژیم خود قرار دهنده» (هیوود، ۱۳۸۹: ۴۲۶).

اما استدلالی دیگر نیز وجود دارد و آن، این است که قانون اساسی به عنوان یک متن صامت، روگرفته است روساختی از یک ژرف‌ساخت اجتماعی که به سادگی قابل شناسایی نیست و نمی‌توان بدون بازناسی دشواری‌های ناشی از پره نهادن روساخت و زیرساخت، به این نکته پی برد که آیا در عمل، به طور واقعی، قانون اساسی اعمال و اجرا می‌شود یا خیر؟ به تعبیر سلطانی، «در میان نظریه حقوق اساسی، میان دو سطح از قانون اساسی، تمایز نهاده می‌شود؛ تمایزی که در ادبیات سیاسی مقاله‌های اخیر در ایران، از آن، به رژیم حقیقی و رژیم حقوقی قدرت تعبیر شده است... در زیر رژیم حقوقی، یک رژیم حقیقی نیز وجود دارد که صلب و سنتگین است و منشکل از ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است و اتفاقاً روایط حقوقی که در قانون اساسی متجلی است سبک‌ترین لایه‌ای است که قابلیت تغییر دارد و حتی می‌توان با تغییر رژیم حقیقی بدون دست زدن به رژیم حقوقی، دموکراسی را پیش برد» (سلطانی، ۱۳۸۹: ۳۷۳۶).

بود و با همگان بر سر سفره نشست و هم داد نمود و هم سند گرد. حال، بایست دید که قانون اساسی کشوری ایران، جوش و خروش به بار می‌آورد یا آرامش و پذیرش؟ پاسخ نخست، همان است که بیش از این، به نوعی گفته شد؛ یعنی، همه قوانین اساسی، در متن مکتوب و مدون خود، مدعی مدافعت از حقوق و آزادی‌های فردی در مقابل تهاجم طبیعی ساختار حکومت را بایی هستند. بنابراین مالامال از حکم‌های بدیهی و عقلانی‌اند. اما، اگر بر پیش‌زمینه‌هایی از دگم‌های اجتماعی، استوار شوند، آن هنگام، کوزه‌ای را مانند می‌شوند که از درون آن، بسرون همان تراوید کزو خواسته می‌شود. دو دیگر آن‌که، می‌بایست به فضای سیاسی و اجتماعی در زمانه تدوین قانون اساسی و فرایند تاریخی بروز انقلاب ۱۳۵۷، اشاره‌ی داشت از آن جهت که نمی‌توان از انقلاب‌ها انتظار زایمان آرامش و پذیرش و مسالمت داشت، زیرا، آنان، بی‌گمان، آفرینش‌گان خشم و خشونت و فضای دوقطبی و سنتیزه و پیکار علیه «دیگری»‌اند، به ویژه آن‌که، ایدئولوژی دین‌خواریه را نیز در همراهی داشته باشند. بدیگر، ناهمانندی بنیادینی است که میان روساخت حقوقی و ژرف‌ساخت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی وجود دارد و هیچ کدام هم از هم دیگر پروری نمی‌کنند. بسترها گونه‌گون، زمینه‌ساز زایش و آفرینش قانون اساسی ایران پس از انقلاب بوده‌اند. از یک‌سو، درون‌مایه متن قانون اساسی، کمینه از منظر واضعین آن، «عقلانی» به شمار می‌رفت، بدان معنا که مطابق فهم و شناخت زمانه، تلقی می‌شد؛ دیگر آن‌که، رؤیه و رویه‌ای «مذهبی» داشت، بدان معنا که، منتج از قضایای دینی و نمودی از فهم دیگرگون اسلام داشت. «فقهی» هم به شمار می‌آمد، هم ران سبب که اکثر آفرینش‌گان متن قانون اساسی، فقهی بودند و هم، زین سبب که روحانیان می‌توانستند نشان دهند که بود و نمود بسیاری از اصول قانون اساسی مستبیط از ادله اربعة فقهی بوده است. از منظر خبرگان قانون اساسی، بسیاری از اصول قانون اساسی، «بدیهی» هم بودند و قیاسات‌ها معها بود؛ اما، مهم‌تر از همه، زایشی «انقلابی» هم بود روتند تولید متن قانون اساسی، سیطره داشت، به آن معنا که، واکنشی بود تجدیدنظر طلبانه نسبت به داشته‌های نظام پیشین که اکنون سرنگون شده بود.

بیابند و در عرصه داخلی، نیز، با آشنا و مسالمت و بیان منافع و تلفیق منافع و مصالح، و دست آخر، زور، سیز رایج میان گروه‌های اجتماعی را به تعامل، تبدیل نمایند. بنابراین: «وظیفه اصلی هر حکومتی، خواه دموکراتیک و خواه قدرت‌طلب، تضمین بقای کشور است. این بفا، مستلزم انجام دادن دو وظیفه اصلی است: دفاع از استقلال کشور در برابر دشمنان خارجی و پیش‌گیری از حادثه‌شنan منازعات داخلی به حدایی که به تجزیه‌طلبی و جنگ داخلی بینجامد» (رنی، ۱۳۷۴: ۱۸۱ و ۱۹۰). بنابراین می‌باشد، دولت‌ها، در فرآیند توسعه‌یابی، ماهی‌گیری کنند و گروه‌های گونه‌گون درون یک اجتماع سیاسی را به آشنا ملی، فراخوانند. این کار، البته، از طریق هژمونیک شدن روح قانون اساسی، پدیدار می‌شود؛ و گرنه، صرف وجود فیزیک و کالبد قانون اساسی، به هیچ وجه، ضامن پیدایش فضای مسالمت در جامعه نیست. دو دیگر آن‌که، حکومت‌ها می‌باشد بازگانی کنند و در درون جامعه بزرگ جهانی، راه تاهمل پیمایند و منزوی نشوند و دشمن نتراشند و نفع را، در معامله بینند و نه در برهم‌زدن اساس معامله.

به تعبیر هالتی، «امروزه پیش‌تر حکومت‌ها، حتی بسیاری از حکومت‌های استبدادی، براین پایه ظهور و سقوط می‌کنند که چگونه و به چه میزان می‌توانند اقدام‌های اقتصادی، اجتماعی و رفاهی را برای شهروندان خود انجام دهند. بنابراین، یک هدف حیاتی اصلی در سیاست خارجی، ترکیبی است از خط‌مشی‌هایی که حکومت‌ها باید برای برآوردن انتظارات و آرزوهای شهروندان خود در زمینه سلطح درآمد، اشتغال، ارائه هزاران خدمت دولتی و مانند آنها تنظیم کنند. سیاست‌هایی که در خدمت به حداقل رساندن هدف‌های رفاهی قرار می‌گیرند، به اقدام‌های داخلی مانند وضع مالیات و سیاست پولی محدود نمی‌شوند. از لحاظ اقتصادی، پیش‌تر کشورها برای بدست آوردن بازارهای بزرگ‌تر و دسترسی به مواد خام و منابع انرژی و افزایش اشتغال در داخل، باید با خارج، رابطه تجاری داشته باشند... برای بسیاری از دولت‌ها، سیاست تجارت خارجی، سیاستی عالی (High Policy) است» (هالتی، ۱۳۸۰: ۲۲۶ و ۲۲۷). بنابراین، حیات و ممات حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی، در گرو

می‌توان واژه دموکراسی را برداشت و به جای آن، رشد و توسعه اقتصادی را گذاشت. باز به نظر می‌رسد تفاوتی در اصل ماجرا پدیدار نمی‌شود. بنی‌گمان، می‌توان هم با قانون اساسی و هم بدون قانون اساسی، به توسعه، دست یافت؛ ولی، بدون وجود نیروهای اجتماعی خواهان توسعه، بدون شک، هیچ نوع رشد و توسعه پایداری، زاییده نخواهد شد. به دیگر تعبیر، «قانون اساسی تنها به صرف تصویب آن در مجلس مؤسسان خواسته شد. بلکه باید مرحله دیگری هم برای تحقق عقد قانون و همپریزی ملت محقق نمی‌شود، بلکه باید مرتبتۀ دیگری هم برای تحقق عقد قانون اساسی واقع شود» (سلطانی، ۱۳۸۹: ۳۸). تداوم منطقی این سخن، آن است که بگوییم رشد و توسعه، تنها به صرف آن که در متن حقوقی آمده‌اند، پدیدار نمی‌شوند؛ بلکه، اراده‌ای مبتنی و برآمده از زرف‌ساخت اجتماعی و یا رژیم حقوقی قدرت، نیاز است تا خواست ارادی همگانی را عینیت بخشد. می‌توان، در از آهنج، سخن‌سرایی کرد و از درون مایه قوانین اساسی - و از آن میانه، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - نوشه‌هایی را بیرون کشید و به ضرب و زور تفسیرهای برون‌متنی، نشان داد که متن مکتب مذکون عورده استناد می‌نماید، تا چه حد برای پیش‌برد و زمینه‌سازی توسعه، متناسب است؛ و در همان حال، می‌توان به شیوه‌ای معکوس، استدلال نمود و از دست‌اندازهای حقوقی موجود در متن قانون اساسی، به عنوان بخشی از زرف‌ساخت اجتماعی چیزی، به کنش‌ها و برداشت‌های ما مفتران متن، به عنوان بخشی از زرف‌ساخت اجتماعی و رژیم حقوقی قدرت، وابسته است، و نه به خود متن حقوقی؛ چون‌که، ویکتورهوفو گرو به ما چنین آموخت که قوانین اساسی برای این که مورد تجاوز قرار گیرند، به وجود آمده‌اند، زیرا فریاد نمی‌زنند.

برگردیدم بر سر حکایت ماهی‌گیر و بازگان. ماهیت سیاست، میزبان است و پیکار؛ این خصلت، البته، زندگی جامعه‌های انسانی را در بر گرفته و اینکار، گریزی از آن نیست. دولت‌ها و حکومت‌ها، نمی‌توانند فقط به یکی از دو خصلت ماهی‌گیری یا بازگانی، پسندیده نمایند؛ زیرا، در عرصه خارجی، می‌باشد به هر طریق که می‌تواند بدون آن که دشمن تراشی کند، راه‌های بهبود اوضاع داخلی جامعه را از طریق منابع خارج از کشور،

بوروکراسی بی طرف مورد اعتماد قدرتمند و کارآ، نبود شایسته‌سالاری، و عدم وجود مردان قادرتمند یا مجموعه‌ای از تخبگان اداری و سیاسی ملی گرا و بالاراد، باد می‌شود که در حقیقت، ژرف‌ساخت یا رژیم حقوقی قدرت‌اند؛ و گرنه، می‌توان در جای جای همه قوانین اساسی دنیا، جمله‌ها و ماده‌ها و اصل‌های را پافت که نمودگر کمال کارآمدی و شایسته‌سالاری و قدرتمندی در حکومت‌داری است. اما، آنچه فراموش می‌شود، این است که، همه قوانین اساسی، از مظفر بن‌مایه‌های حقوقی نظریه دولت، یعنی پاس‌داشت حقوق فردی و آزادی‌های عمومی، و محبدودسازی قدرت دولت، سرشت یکسانی دارند؛ زیرا، از یک آشخور اندیشه‌ای هم‌سان، تغذیه می‌کنند و در دوره‌ای خاص از نصیح اندیشه‌های حقوقی در اروپای قرن هزاره و نوزده، پادیدار شده و به تکرار موره تقلید و اقتباس قرار گرفته‌اند. بی‌دلیل نیست که می‌توان صرف‌نظر از گونه گونی تکنیک‌ها و روش‌های موجود در قوانین اساسی که هم‌پیوند با فنون حکومت‌داری‌اند، همانندی‌های فراوان در حدّ گرتبرداری و استنساخ، میان بسیاری از جمله‌های معروف همه قوانین اساسی دنیا، مشاهده نمود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم، به رغم ناهمانندی‌های قابل توجهی که در فنون و تکنیک‌های حکومت‌گری و نیز بن‌مایه‌های عقیدتی و آرمانی زمامداری، با دیگر قوانین اساسی دنیا دارد؛ اما، پیکربندی حقوقی آن، همان است که در اسکلت‌بندی دیگر قوانین اساسی دنیا، رایج است. ولی، جان‌مایه قانون اساسی ایران انقلابی، با رأی مختار ما در این نوشتار، که بر بازرگانی و ماهی گیری همزمان، تأکید می‌ورزد، چندان هم‌خوانی ندارد، بازرگان نیست، زیرا، هنوز که هنوز است نسبت به همه مسلمانان می‌خواهد تعهد برادرانه (بند ۱۶ اصل سوم) داشته باشد که نتیجه‌ای جز گشودن باب سیزی با کشورهایی که این تعهد را نسبت به تابعان خود نمی‌خواهند و تحمل نمی‌کنند، به بار نمی‌آورد. بازرگان نیست، زیرا، همه مسلمانان را یک امت می‌داند و دولت جمهوری اسلامی را موظف نموده است که سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش بی‌گیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و

کارآمدی آن‌هاست؛ بتوانند رفاه را تأمین کنند، عدالت را برقرار سازند، امنیت را نهادینه کنند، و آزادی را ترویج نمایند. این همه، تنها زمانی می‌سور است که در سطح داخلی، دولت با سمعه صدر به نیازهای گونه‌گون گروه‌های اجتماعی پاسخ دهد؛ و در سطح بین‌المللی، با خویشن‌داری و دوست‌یابی، به افزون‌سازی منافع ملی بیندیشد.

خواندن کتاب بسیار جذاب و خواندنی «جهان مسطح است» توماس فریدمن (فریدمن، ۱۳۹۰) نشان می‌دهد آن‌چه که دارد چهره دنیا را از هر حیث تغییر می‌دهد، پیش‌رفت‌های شگفت‌انگیز فن‌آوری و ارتباطات است؛ زیرا، مردم جهان را بیش از هر زمان دیگری به هم پیوند داده، موجبات انبیاث ثروت را در برخی از کشورهای تازه‌خیز توسعه‌یافته فراهم آورده و مهم‌تر از همه، آن‌که بقیه جهان را نیز ناگزیر به سریع‌تر دویدن نموده است تا از قافله، عقب نمانند و به نگه‌داشت جایگاه خود در جهان، پیراذاند. نامی از قوانین اساسی، به میان نیست. اگر وظيفة اصلی دولت مدنی، کمک به تحول و رشد اقتصادی و مدیریت توسعه و نگه‌داشت آن است، پس بایستی پذیرفت که منطبق بودن دولت توسعه‌گرا با قانون اساسی در حال اجراء، چندان مهم نیست. لفت‌ویج، اشکال گوناگون دولت توسعه‌گرا را، الگوهایی منحصر به‌فرد می‌داند که امکان تکرار آنها در جاهای دیگر وجود نداشته است. به تعبیر او، «در واقع ترکیب ویژه نیروهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این کشورها، دلایل موفقیت دولت را توضیح می‌دهند و این موضوع به دموکراتیک بودن و نبودن این کشورها، ارتباطی ندارد» (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۱۷۹). بنابراین، قانون اساسی به معنای روساخت رژیم حقوقی و نه حقیقی قدرت، بود و نبودش، چندان دخلی به فرآیند رشد و توسعه ندارد و آن‌چه مهم‌است درگیر شدن پتانسیل‌های نیروهای اجتماعی توسعه‌ساز در عرصه سازمان‌دهی دولت است. به همین دلیل، زمانی که از واژگانی چون دولت سنت، حاکمیت منفی، دست‌ساخته‌های حقوقی، دولت‌های اسمی، دولت‌های فروپاشیده، شبه‌دولت‌ها، دولت چپاول گر، و حکومت‌دزدان (برنل و رندال، ۱۳۸۹: ۱۸۴ و ۱۸۷) برای نام‌گذاری دولت‌های جهان سومی، سخن به میان می‌آید، آشکارا از نبود نهادهای کارآمد،

و دلّ، من توان به سرشت و سرتوشت اصل چهل و چهارم قانون اساسی اشاره کرد که در فضایی آرمان خواهانه، دولت گرایانه، و انقلابی و در زمانه‌ای که اندیشه چپ بر نظر پردازی اقتصادی هژمون بود، نگاشته شد و همه چیز را به دولت بخشید. نخست آن که هیچ‌گاه در تاریخ سیاسی ایران پس از انقلاب، آن‌گونه که محتوا و مضمون اصل چهل و چهارم هدایت می‌کرد، بخش خصوصی از عرصه کنار نرفت و به لطایف الحیل به کار خود ادامه داد. دوم آن‌که، در دهه هفتاد شمسی، سیاست‌های بازسازی و سازندگی، شکل و شتابیابی نوین به مضمون اصل ۴۴ بخشید، ولی باز هم، خبری از تفسیر و تعبیر و بازنگری آن در میان نبود. اما با صدور احکام مربوط به سیاست‌های اجرایی اصل چهل و چهارم که از آن به انقلاب اقتصادی تعبیر شد، فرضی برای وارونه‌سازی کمایش، کامل شکل و محتوای این اصل مهم اقتصادی قانون اساسی، فراهم آمد. برخی بر این باوراند که این سیاست‌ها، مرتبط است با فرآیند عضوریت ایران در سازمان تجارت جهانی، برخی آن را هم پیوند می‌دانستند با بایستگی‌های برآمده از روند جهانی شدن، و برخی آن را بازنگری خاموش قانون اساسی می‌دیدند در زمانه‌ای که ملزومات برای تجدید نظر حقوقی روش‌مند در متن قانون اساسی فراهم نبود. سخن کوتاه، آن‌که انقلاب اقتصادی مرتبط با اصل ۴۴، تفسیر قانون اساسی نبود که البته می‌دانیم کار شورای نگهبان است؛ بازنگری قانون اساسی هم نبود که می‌دانیم کارویزة شورای و بهنگام.

دستاورد

نتیجه می‌گیریم که قوانین اساسی را نمی‌توان در فرآیند توسعه‌یابی، بر صدر کرسی نشاند و مفتخر کرد به لغیتی که انگار چون همه نگاه‌ها متوجه او بوده و شده، توسعه و رشد رخ

فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد (اصل یازدهم)؛ سیاستی که بی‌گمان رقیب‌تر اشنس می‌کند، به زایش جبهه‌بندهای در دنیای اسلام می‌انجامد، جهان غیراسلام را حساس می‌کند و به درون ماجراهای مسلمانان می‌کشاند، و نیروی دولت را بسی هنوده؛ صرف موضوعی می‌کند که دست کم دیگر دولت‌های کشورهای اسلامی نه تنها با آن همراهی و هم‌دلی ندارند، بلکه، در تحریب آن نیز بسیار می‌کوشند. باز رگان نیست، زیرا، دفاع از حقوق همه مسلمانان را از پایه‌های استوارساز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (اصل ۱۵۲) تلقی می‌کند که هم در درون دستگاه سیاست‌گذاری ایران، اخلاق ایجاد می‌نماید، زیرا، در واقع به چه دلیل می‌باشد از همه مسلمانان دفاع کرد، در جایی که آنان، در بسیاری از موارد، سر سبز با ایران دارند و با رویکرد قدرت به مؤلفه‌های نظام بین‌الملل نگاه می‌کنند. و هم، دیگران را تحریک و تحریض می‌کند که علیه ایران جبهه‌گشایی کنند و بگویند ایران، قواعد مسلم حقوق بین‌الملل مبنی بر منع مداخله در امور داخلی کشورها را زیر پا گذاشته است تا علیه ما، دشمنی و خصوصیت کنند و به تحریم دست زند و ما را از منافع مسلم محروم نمایند. باز رگان نیست، زیرا، سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند، آن‌هم در جایی که قواعد بازی بین‌المللی، به طور کلی از جنس و سنت دیگری است؛ و در عین حال، از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برایر مستکبرین در هر نقطه از جهان می‌خواهد حمایت کند (اصل ۱۵۴)؛ هم تکلیفی ملاطباق است و چرا باید گفت و نوشت سخنی را که اصلاً قدرت انجام آن را نداریم و اگر هم داشته باشیم، چه سودی برای مان دارد. و هم، ما را همیشه در موضع اتهام می‌افکند که سرانگشت سیاست ما را در هر حادثه‌ای ببینند و راست و دروغ، ما را، سلسله‌جناب خشونت به شمار آورند و بخواهند ایران را متزوی کنند و سوق مان دهند به سمت و سویی که از نمونه کره شمالی کی‌برداری شده است.

اما، درباره ماهی‌گیری، می‌توان از منظر انطباق یا عدم انطباق ساخت حقیقی و حقوقی قدرت سیاسی در ایران کنونی سخن بسیار گفت. ولی، از باب خیر الکلام ما قبل

منابع

- اونیل، مارتین (۱۳۸۶) مبانی سیاست تطبیقی، ترجمه سعید میرترابی، تهران: فومن.
- برنل، پیتر؛ زندال، ویکی (۱۳۸۹) مسائل جهان سوم: سیاست در جهان در حال توسعه، ترجمه احمد ساعی و سعید میرترابی، تهران: فومن، چاپ دوم.
- پیکمال، میشل (۱۳۹۰) حکایات‌های فلسفی برای باهم بودن، ترجمه مهدی ضرغامیان، تهران: آفرینگان.
- دفتر توافق‌های بین‌المللی ریاست جمهوری (۱۳۸۷) قانون اساسی کره جنوبی، تهران: معاونت پژوهش، ندوین و تحقیق فواین و مقررات کشور نهاد ریاست جمهوری.
- زنی، آستین (۱۳۷۴) حکومت: آشنایی با علم سیاست، ترجمه لی لا سازگار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سلطانی، سیدناصر (۱۳۸۹) «درآمدی تاریخی بر مسئله اجرای قانون اساسی»، نشریه حقوق اساسی، سال ۷، شماره‌ی ۱۳، تابستان ۱۳۸۹، صص ۳۵-۵۶.
- عناسی لاهیجی، بیژن (۱۳۸۸) مبانی حقوق اساسی، تهران: جنگل.
- فربدم، نویس (۱۳۹۰) جهان مطلع است: تاریخ فردۀ فرن بیست و یکم، ترجمه احمد عزیزی، تهران: هرمیس.
- هاشمی، سیدمحمد (۱۳۹۰) حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، تهران: نشر میزان.
- هائتن، کالوی جاکوی (۱۳۸۰) مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، تهران: وزارت امور خارجه، چاپ سوم.
- هیوود، اندره (۱۳۸۹) سیاست، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.

داده است، مهم‌آن است که نظریه حقوقی مستتر در پس قانون اساسی، محدوده‌ساز قدرت دولت است، ولی، رشد و توسعه، به قدرت و دولت قوی تیاز دارد. این باطن‌نمایانه این که چگونه می‌توان رفع و رجوع نمود، بلکه می‌بایست بگوییم که چرا به‌طور حتم باید حل و فصل نمود؛ زیرا، توسعه، خود به‌خود، مشحون از پارادوکس‌های است، فرآیند توسعه مانند هوایمایی آماده پروازی است که تمامی مؤلفه‌های خوش و خیزش آن فراهم آمده و اکنون، این خلبان است که تمامی اقتدارات را در دست دارد تا هواپیما را به پرواز درآورد. درست است که او تمام چکالیست‌ها را مراجعت نموده، ولی در موقع پرواز، اوست که می‌بایست پرنده را به پرواز درآورد. از بخت بید، قوانین اساسی، چکالیست‌های عینی و متعینی نیستند که مو، لای درزشان نرود؛ همه‌اش، تعبیر و تفسیر است و جنگ قدرت، و نبرد برای تصاحب کرسی‌ها به نام نامی او، رشد و توسعه، قانون ویژه خود را دارند و منوط و محدود به قانون اساسی نیستند و نمی‌بایست دست و بال شان را با سخن‌سرایی‌های بسیاریان برآمده از تک‌تک اصول مشحون از داده‌های گونه‌گون، بست و مسلوب‌الاختیارشان نمود. حرکت به سوی الگوی کره شمالی، کاری ندارد؛ مهم، دریش‌گرفتن سرمشق مالزی است که هم ماهی‌گیری می‌کند و هم بازگشایی در بحث رشد و توسعه، فئیله قانون اساسی را اندکی باید پایین کشید و به اجماع نخبگان مصلح قدرت‌مند رهبری شده، می‌بایست پنه آورد. ♦